

روانشناسی

خرافات

روانشناسی خرافات

(Psychology of Superstition)

فاطمه شعبی

سال ۱۳۹۲

انتشار الکترونیکی : رایگان

تعداد صفحات همراه جلد : ۲۳ صفحه

فهرست مطالب

مقدمه

مفهوم شناسی اوهام و خرافات

تاریخچه‌ی پیدایش خرافه پرستی

علل پدید آمدن خرافات

پیامدها و کارکرد های خرافات

روانشناسی اجتماعی خرافات

خرافات از دیدگاه روانشناختی

نظریات تبیین کننده ی پدیده ی خرافات

نقد و بررسی خرافات

منابع

مقدمه

خرافه در گذشته بخشی از نظام گسترده‌تری از اندیشه‌ها و باورها بوده است و در عصر حاضر عنصر مجزا و منفردی است که از راه سنت و فرهنگ به ما رسیده است و چنان با سنن ملی و فرهنگی ما عجین گشته که ماهیت خرافی آنها پنهان مانده است و البته این انتقال همچنان ادامه دارد.

خرافه، نوعی از باور و اعتقاد است که پایه علمی و منطقی ندارد و بر اساس دانسته‌های قبلی و اطلاعات ثابت شده مطرح نمی‌گردد. امروزه در گوشه و کنار مناطق کشور شاهدیم که عده‌ای از افراد به جای آنکه به دنبال راه حل پذیرفته شده و کارساز باشند، به درختانی متوسل می‌شوند و پس از انجام آدابی خاص و با بستن گره و تکه‌ای پارچه به آن درخت، خواهان حل مشکل و برآورده شدن حاجات خود هستند. وجود گروه‌هایی خاص با عناوین رمال، طالع‌بین، فالگیر، کف‌بین و... که امروزه در جامعه‌ی ما اندک نیستند، دال بر رواج افکار خرافی در سطح جامعه است. وجود باورهایی مانند: فال نیک و فال شوم، تخم مرغ شکستن، قفل مراد کنار قبر باز کردن، گره زدن سبزه‌ها جهت بخت‌گشایی و... همه نشان از شیوع گسترده‌ی خرافات دارد که زندگی اجتماعی افراد را در بر گرفته است. امروزه خرافه‌ها فقط به حوزه‌ی سنتی زندگی افراد محدود نمی‌شود بلکه به حوزه‌ی نوین زندگی افراد هم رسوخ کرده است و در زیر نقاب به ظاهر خردگرایی جامعه‌ی نوین اشتیاق گسترده و فوق‌العاده‌ای نسبت به پدیده‌های اسرار آمیز غیبی موج می‌زند و از خاصیت داروهای گیاهی گرفته تا احضار ارواح، طرفداران زیادی را پیرامون خود گرد آورده است. خرافات در طول قرن‌های متمادی چنان بر منطق ما تأثیر گذاشته و به رغم پیشرفت در علم و فن‌آوری، هنوز هم در زوایای خودآگاه ما کمین کرده و بر رفتار اجتماعی و طرز تلقی ما از زندگی تأثیر می‌گذارد.

با توجه به جنبه های منفی و کثر کارکردهایی که این پدیده به عنوان یک مسأله و آسیب اجتماعی دارد، و این گونه استقبال مردم از خرافات و عمومیت یافتن آن سبب شده تا محققان و پژوهشگران علوم اجتماعی خرافات را به عنوان یک مسأله و آسیب اجتماعی مورد توجه قرار دهند. با توجه به این امر در کتاب حاضر سعی بر آن است تا خرافات را از بعد روانشناسی اجتماعی بررسی کرده که بدین منظور محورهای ذیل مورد توجه قرار می دهد: مفهوم شناسی اوهام و خرافات، تاریخچه ی پیدایش خرافه پرستی، پیامدها و کارکردهای خرافات، علل پدید آمدن خرافات، نظریات تبیین کننده ی خرافات و در پایان نقد و بررسی خرافات.

مفهوم شناسی اوهام و خرافات

در بحث از پدیده ی خرافه پرستی با دو واژه ی «اوهام» و «خرافات» روبه روئیم، که برای درک بهتر خرافه پرستی لازم است تا به تعریفی دقیق از این دو مفهوم برسیم:

کلمه ی «خرافه» که مفرد خرافات است، لغتی عربی است که ریشه ی آن «خرف» به معنی چیدن میوه است. خرافه در لغت به معنای سخن بیهوده، عقیده ی فاسد و رأی باطل، زوال عقل ناشی از پیری و نیز به معنای افسانه و داستان بی اساس است؛ به عبارت دیگر، اعمال و عقاید خلاف عقل است. در اصطلاح، خرافات یعنی اخبار، اعمال و عقیده های بی اساس و باطل. امروزه در زبان فارسی خرافات به معنای عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، جهل، ترس از ناشناخته ها، اعتقاد به جادو و بخت یا درک نادرست علّت و معلول هاست. بنابراین خرافه به چیزی گفته می شود که توجیهی عقلانی نداشته باشد؛ روابط علّت و معلولی بین دو چیزی برقرار کند که هیچ گونه ربطی به هم ندارند.

در فرهنگ انگلیسی تعریف دقیق تری از واژه ی خرافه آمده است و آن اینکه باور یا عقیده به نحس بودن یک چیز، شرایط، حادثه، عمل خاص و نظایر آن، فاقد پشتوانه ی علمی. به طور کلی، خرافات یک تصور و عقیده ی نامعقول و بی اساس است که با رفتارهای معینی بر روی وقایع آینده، بدون داشتن هیچگونه ارتباط علّی و معلولی و بدون هیچ ارتباط سودمندی، تأثیر می گذارد. نمونه های خرافات از فرهنگی به فرهنگی دیگر بسیار زیاد و متفاوت است. یک قمارباز ممکن است، باورش بر این باشد که پیروزی و برد در پوکر، منوط به نشستن روی صندلی مخصوصی است تا اینکه پیروزی و برد خود را در مهارت یا قانون های معمولی ببیند.

اوهام نیز در بحث از پدیده‌ی خرافات مطرح است که معنای لغوی آن که جمع «وهم» است، آن حالت ذهنی‌ای است که با آن معانی جزئی ادراک می‌شود؛ ولی معنای اصطلاحی آن که در اینجا منظور است، واقعی پنداشتن آن چیزهایی است که از نظر علمی، منطقی و عقلی نادرست و غیرواقعی هستند.

کینبام بانی، در کتاب جرم‌شناسی عنوان می‌کند به طور کلی می‌توان گفت، خرافه پرستی عبارت است از داشتن عقاید باطل و غیر علمی و غیر منطقی درباره‌ی عالم و تأثیر طبیعت یا قوای ناپدید در طبایع انسان. البته از آنجا که خرافات از فرهنگی به فرهنگی دیگر بسیار زیاد و متفاوتند که در اشکال مختلف طالع بینی، فالگیری، جادوگری، طلسم، افسانه و باورها و رفتارهای مختلف نامعقول و بی‌اساس مانند نحسی یا سیه بودن بعضی از ایام متجلی می‌شود، می‌توان آن را به طور کامل تر اینگونه تعریف نمود: خرافه پرستی عبارت است از پیروی عقاید باطل بی‌اساس که با درجه‌ی فرهنگ و دانش جامعه‌ای که شخص خرافی منسوب به آن است هیچ‌گونه تناسبی نداشته باشد.

خرافات انواع و گونه‌های متفاوتی دارد که به طور کلی می‌توان آنها را در غالب سه شکل زیر بیان کرد:

۱. اعتقاد به این که اگر به عمل خاصی اقدام شود نتیجه‌ی خوبی در بر نخواهد داشت.
۲. اجرای مراسم خاصی که نتیجه‌ی دلخواه را به بار خواهند آورد.
۳. ذکر علایم و اوراد خاصی که به اعتقاد بیان‌کننده‌ی آنها باعث حوادثی نیک یا بد خواهند شد.

تاریخچه‌ی پیدایش خرافه پرستی

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر از آن بود که نمونه های هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین یا معنی کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می پرداخت؛ اما چون تجربه‌ی کافی نداشت و نمی توانست با مشاهده و آزمایش، بسیاری از اشیاء و امور پیرامون خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی تکلیفی خود به خیال پناه می برد و با تخیل ابتدایی خود هستی را تعیین می کرد و به این طریق پاسخ هایی برای برخی از مسائل بی شمار زندگی می یافت و موافق آنها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود دست به فعالیت هایی می زد.

بنابراین، خرافه پرستی در واقع همزمان با شروع شناخت بشر از خویش آغاز شد. زمانی که انسان در صدد برآمد به مدد وسایلی به حوادث آینده وقوف یابد و از اتفاقات ناخوشایند جلوگیری به عمل آورد تا بدین گونه بر ترس هایش فائق شده و به نحوی، به احساس امنیت دست یابد. به طور کلی، از دیدگاه اجتماعی خرافه یک پدیده‌ی روحی و اجتماعی است که از هزاران سال پیش تا کنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده است که طرز تفکر او را تحت تاثیر سلطه‌ی خود درآورده است. به طوری که با غریزه او عجین شده است و عقل و استدلال هم قادر نیست که در همه‌ی موارد بر غریزه‌ی تحت تسلط خرافات پیروز شود. از این رو فرهنگ خرافات با جهل و توجیه غیرعقلانی از عملکردهای بشر همراه می گردد.

برخی از باورهای بومی در ایران نتیجه‌ی آزمایش روزانه، خانوادگی، مذهبی و انفرادی و بازمانده و یادگارهایی از نژاد هند و ایرانی است و حتی بعضی از آنها یادگارهای دوره‌ی ابتدایی بشر است، مانند اعتقادات و افسانه های موجود درباره‌ی ماه، خورشید، اژدها، صحبت با جانوران و گیاهان. برخی دیگر از باورهای خرافی در ایران را می توان ناشی از هجوم همسایگانی مانند کلد و آشور که در واقع مادر خرافات و جادو بودند، دانست.

همچنین، با توجه به این که جهان دیروز عرصه ی لشکرکشی ها، صف آرایی ها، تهاجم ها و یورش ها و تسلط های کم و بیش طولانی و موقت بوده، هر لشکرکشی و هر تسلطی بر قومی دیگر، تعدادی فرهنگ عامیانه را که زاده ی تجربه ی قوم فاتح بوده به کشور مغلوب تحمیل کرده است، تجربه هایی که برای کشور فاتح مفید و محصول تجربه است، حال آن که برای کشور مغلوب عقیده ای پوچ، بی ریشه، بی بنیاد و فاقد معنی محسوب می شود که به طریقی غیر اصولی و تجاوز کارانه به فرهنگ مردم داخل شده است. برای مثال به نمونه های ذیل اشاره می شود:

- بچه ای که زیاد گریه می کند قطعاً خوش آواز می شود.

- هر گاه ابر به شکل شتر در بیاید در آن سال وبا خواهد آمد.

- اگر کف دست بخارد پول دار خواهی شد.

علاوه بر دو مورد که درباره ی تاریخچه ی خرافه پرستی ذکر شد می توان به تأثیر آیین ستاره پرستی و طب سنتی در پیدایش خرافه پرستس نیز اشاره کرد. پس از پیدایش آیین ستاره پرستی و با گذشت زمان به تدریج دانشمندان و حکیمان دوران باستان درصدد منظم کردن و مدون ساختن اعتقاداتشان به ستاره ها برآمدند و این نظریات را جمع بندی کردند. اینان که اغلب خود هم پزشک بودند، هم ستاره شناس و هم دانشمند و به طور خلاصه به آنها لقب حکیم (همه چیزدان) داده شده بود، برای توجیه خصوصیات جسمانی افراد و علّت بیماریها، از یک طرف تئوری چهار عنصر را ابداع کردند و گفتند که جسم و جان انسان از امتزاج و ترکیب چهار عنصر اصلی و بنیادی آب، آتش، خاک و باد سرشته شده و ترکیب های گوناگون این چهار عنصر تنوع خصوصیات جسمانی و روحی را به وجود آورده است و از طرف دیگر در دانش جهان شناسی آمدند و جهان را به هفت یا نه آسمان که آنها را فلک نامیدند، تقسیم کردند که برگرد زمین قرار دارند و بر آن محیطند و گرد زمین می گردند،

پس فضای اطراف زمین را به چهار قسمت اصلی و دوازده قسمت فرعی تقسیم کردند و اسم هر قسمت را یک برج گذاشتند و هر برج را تحت نفوذ مجموعه ای از ستارگان که خود دارای یک ستاره ی اصلی و مرکزی بودند، شمردند. به این ترتیب به هر قسمت از بخش های دوازده گانه ی فضا که به طور قراردادی تقسیم شده بود، ستاره ای را حاکم دانستند و آن بخش را قلمرو و نفوذ آن ستاره در نظر گرفتند. مدت سپری شدن هر بخش را هم یک ماه یا یک برج نامیدند و گفتند که هر ماه تحت نفوذ برجی است و بر هر برج نیز ستاره ای حکومت می کند. بنابراین، به تدریج این اعتقاد خرافی شکل گرفت که هر کس در هر ماهی متولد شده باشد، تحت نفوذ برج آن ماه و ستاره ی حاکم بر آن برج است. آنگاه ایده ی چهار عنصر و دوازده برج را با هم ترکیب کردند و از آن نخستین تئوری پزشکی باستان شکل گرفت. در این تئوری طبع انسان به چهارگونه طبع خشک و تر و گرم و سرد تقسیم شد و خالق این چهارگونه طبع نیز ستارگان حاکم بر برج ها و ماه ها شمرده شدند. دسته ای از آنها پدید آورنده ی طبع های آبی شمرده شدند که مزاج های سرد و تر را می ساختند. دسته ی دوم که مزاج های گرم و خشک را می ساختند، برج های آتشی پنداشته شدند و به همین ترتیب، برج های بادی پدید آمدند. مزاج های گرم و تر و برج های خاکی خالق مزاج های سرد و خشک شناخته شدند.

ستاره پرستی در مراحل بعدی تکامل خود موفق به خلق موجوداتی ذهنی - تخیلی و اساطیری به نام ارباب انواع و ستاره - خدایگان شد و الهه ها را خلق کرد که هر کدام یکی از امور زندگی آدمیان را برعهده داشتند و بر آن نظارت و در آن دخالت می کردند.

هر یک از آنها بر یکی از مقدرات آدمی حاکم بودند و همچون قاری قهار توانگر، مقام امور آن مقدر را زیر نظر و بر آن اختیار کامل داشتند و به این ترتیب مقام امور زندگی اخلاقی، شخصیتی و حتی خصوصی ترین امور زندگی افراد تحت سیطره ی این ستاره - خدایگان

درآمد و فرهنگ های اساطیری بر مبنای این تخیلات و بخشی از نیازهای انسان باستان شکل گرفتند و ساخته و پرداخته شدند. و بدین ترتیب رفته رفته اعتقاد به نیروهای مرموز ستارگان و نقش مسلط و قاطع آنان در سرنوشت و زندگی آدم ها به شکل خرافه ای به نام طالع بینی و ستاره بینی درآمد و بخشی از آدم های خرافی و ناآگاه به حقیقت رویدادها و سیر تطور حوادث را فریب داد و آلت دست طالع بین و ستاره شناس قرار داد.

علل پدید آمدن خرافات

نولسون، یکی از مورخان مشهور در اثر خود به نام «خاستگاه خرافات و رسوم عامه» می گوید:

خاستگاه حقیقی خرافات را باید در مساعی نخستین انسان و در امور زیر جستجو کرد:

- توضیح اسرار طبیعت و هستی خویش.
- آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت خویش و دیدن اتفاقات آینده در زمان حال.
- آرزوی بر کنار ماندن از تأثیر شیطان های غیر قابل ادراک.
- تلاشی ناگزیر برای نفوذ در آینده.

از سوی دیگر، به طور کلی می توان گفت که سه عیب بشر ترس، حیرت و جهل سه انگیزه ای اساسی و مهم در افکار و خیال های خرافی است، اما شاید بتوان علل و مبادی خرافات را در این موارد به طور مبسوط تری بررسی کرد:

۱. ناتوانی از درک حقایق و جهل و نادانی؛ بشر در طول تاریخ هر زمانی که به طریقی معقول و منطقی نتوانسته مجهولات خود را شناسایی کند، خواه ناخواه به سمت امور خرافی کشیده شده است. یکی از علل گسترش خرافاتی نظیر تفأل‌ات و فال زدن را در بین اعراب جاهلی پایین بودن سطح شناخت شان دانسته و می نویسد: «همین ناتوانی از درک علیّ امور مختلف است که علت شیوع تام خرافات و اساطیر را در بین اعراب روزگاران جاهلی باز می گوید.» انسان نادان چون معنا و علل حوادث و اشیاء را درک نمی کند با سرگشتگی دست به دامن بهترین یار نادانی، قوه ی خیال، می شود و به دستیاری آن ذخیره‌ای بی کران از اباطیل و اساطیر گوناگون می سازد و داستان‌ها و افسانه‌های رنگارنگ درست می کند و جهانی پر از تصویرخدایان، بُت‌ها و ارواح نامریی به وجود می آورد؛ چون انسان نادان با مشاهده‌ی شگفتی‌های موجود در طبیعت دچار بهت و حیرت می شود، بی اختیار مجذوب آنها شده و در برابرشان سجده‌ی تعظیم به جای می‌آورد و آنها را خدای خود می‌خواند، لذا می‌توان گفت خرافات زاده ی تخیل، تحیّر و واهمه‌ی انسانی است.

بنابراین به طور خلاصه می توان گفت، خرافه‌ها گرچه به شکل‌های گوناگون یافت می‌شوند اما همگی یک ریشه‌ی مشترک دارند و آن این است که بشر از بی‌اطلاعی و عجز و ناتوانی خود در اضطراب بوده و از این رو پیوسته تلاش کرده است تا طبیعت را به گونه‌ای بشناساند تا خود را از ترس آن رهایی بخشد. بنابراین خرافه وسیله‌ی تسکین عجز بشر است.

۲. پایین بودن سطح فرهنگ و بینش اجتماعی جامعه

الف) تصادف: بدترین ویژگی خرافات این است که معمولاً آسان، آن هم با یک تصادف به وجود می آیند. به طور مثال، هیأتی در زیر یک درخت تصمیم می گیرد، مأموریتی را بپذیرد و در کار خود موفق می شود، از آن پس این درخت خوش شگون و مقدس نامیده می شود. یا بر سر راه هیأت دیگری زاغی عبور می کند و آن هیأت در کار خود شکست می خورد، از آن پس زاغ پرنده ی نحسی شناخته می شود.

ب) تیپ شخصیتی افراد: معمولاً افراد روان رنجور از طریق خرافات می خواهند ضعف ها و کاستی های شخصیتی خود را جبران یا بپوشانند.

۳. اشتیاق به آگاهی از وقایع آینده

الف) کم تر شدن امکان کنترل محیط: بشر قبیله ای چون نمی توانسته بین قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی که ناشی از عملکرد زندگی اجتماعی انسانهاست تفاوتی قائل شود، قوانین اجتماعی را نیز لا یتغیر فرض می کند. در نتیجه از ابزارهای دعا و نفرین، جادو و غیره برای مهار امور اجتماعی جاری سود می برد. در واقع می توان چنین استنباط کرد که وقتی امکان کنترل محیط کم تر می شود، گرایش به خرافات افزایش می یابد. بنابراین بشر قبیله ای برای راهنمایی خودش در موضوع اعتقادات به عقل اتکاء نمی کند. ولی به واسطه ی میل و احتیاجی که به دانستن علیت وجود اشیاء دارد، به قلب، احساسات و قوه ی تصور خویش پناهنده می شود.

۴. عدم اعتماد و اطمینان به آینده: مطالعات روانشناختی خرافات نشان می دهد که معمولاً در مواقع حساس و لحظه هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، خرافات زاده می

شود و رویارویی با مسائلی همچون تولد، مرگ، مرض، قحطی، فقر، حوادث طبیعی و مواردی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بودند و احساس شکست و ترس و خشم به دنبال داشته اند و چون هیچ کدام از این ها را آدمیزاد نمی توانسته از راه علم و منطق توجیه کند، به خرافات و اعتقادات روی آورده است تا از اضطراب و تشویش درونی رها شده تسکین خاطر پیدا کند.

۵. پایین بودن سطح فرهنگ و بینش اجتماعی جامعه

پیامدها و کارکرد های خرافات

از منظر جامعه شناسی هر پدیده ای کارکرد و پیامدی دارد که در این میان خرافات نیز از جمله مقوله های فرهنگی است که از این امر مستثنی نمی باشد. در ذیل به کارکردهای منفی و مثبت این پدیده پرداخته می شود:

از جمله پیامدها و کارکردهای منفی خرافات می توان، موارد ذیل را برشمرد:

۱. توجه به وضع آنی و سپردن آینده به دست حادثه: چون آدمی از درمان دردها عاجز می ماند به تسلی خود می پردازد و گذران بودن همه چیز را دستاویز تسکین خویش می سازد که «این نیز بگذرد» در چنین شرایطی انسان ها در هر امری فقط به وضع آنی آن توجه می

کنند و آینده را به دست حادثه می سپارند. با هرچه پیش آید می سازند و به آنچه می گذرد نمی اندیشند.

۲. جبر گرایی و بی قانونی: خرافات انسان را از شناخت علت امور مانع می شود و جامعه ای که خرافات در آن رواج دارد آن جامعه و اعضای آن در صدد علاج دردهای اجتماعی بر نمی آید. به عبارتی، خرافات، رنج فکر کردن و شکل تحلیل عقلانی در امور روزمره را از دوش انسان بر می دارد.

۳. بی اختیاری انسان: خطر خرافه گرایی این است که موجب بی اختیاری، بی ارادگی و بی تدبیری انسان می شود و او را به تنبلی سوق می دهد. زیرا یک انسان سنتی همیشه خود را به تقدیر وابسته می داند و گمان می کند که سرنوشت انسان از پیش طراحی شده است. در این خصوص «ریچارد هوگارت» می گوید، دنیای تجربه ی بسیاری از انسان ها با تمام جزئیات آن تابع نقشه ی مشخصی است. برخی افراد با وجود آن که به خرافات می خندند و خود را از داشتن چنین عقایدی مبری می دانند، به طور کلی به راهی می روند که در همان نقشه مشخص شده است. آنان همان ترجیح بندهای سابق را تکرار می کنند و همان ممنوعیت ها و رخصت ها را همچنان پاک می دارند.

۴. عقب نگه داشتن اذهان افراد کم سواد و بی تجربه.

علاوه بر موارد ذکر شده درباره ی پیامدها و کارکردهای منفی، این پدیده کارکردهای مثبتی از قبیل موارد ذیل را نیز دارد:

الف) ایجاد نوعی احساس تسلط در انسان و کمک به حفظ یکپارچگی شخصیت فرد. خرافات ممکن است این نقش مثبت را نیز داشته باشد که لاقول نوعی احساس تسلط در

شخص بیافریند. این احساس تسلط هر چند خیالی باشد باز هم ممکن است واقعاً کمک کند که یکپارچگی شخصیت فرد حفظ شود.

ب) ایجاد نوعی احساس امنیت و اعتماد به نفس کاذب.

روانشناسی اجتماعی خرافات

امروزه شاهد گرایش قشر وسیعی از افراد جامعه به سوی خرافات هستیم که به جهت حل و رفع مشکلات خود به آنها متوسل می شوند.

خرافه پرستی در واقع همزمان با شروع شناخت بشر از خویش آغاز شد و انسان در صدد برآمد به مدد وسایلی به حوادث آینده وقوف یابد و از اتفاقات ناخوشایند جلوگیری به عمل آورد تا بدین گونه بر ترس هایش فائق شده به نوعی به احساس امنیت دست یابد.

بررسی زمینه های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می دهد که برخلاف تصور رایج خرافات به هیچ وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است. بلکه با شیوه های بنیادین اندیشیدن و احساس کردن و به طور کلی با نحوه پاسخ دهی انسان ها در برابر محیط پیوند تنگاتنگی داشته است.

برخی از خرافه ها احتمالاً در گذشته، بخشی از نظام گسترده تری از اندیشه ها و باورها را تشکیل می داده اند اما در حال حاضر عناصر مجزا و منفردی هستند که از راه سنت به ما رسیده اند و هنوز هم توان خود را حفظ کرده اند. مانند خوش شانس، بدشانسی، آینه شکستن، نعل اسب، آب پشت سر مسافر ریختن، طلسم ها و غیره. در واقع می توان گفت قسمت اعظم خرافات جنبه فردی نداشته، بلکه از طریق اجتماعی و به عنوان میراث اجتماعی

به افراد رسیده است. این خرافات به همان صورت حاضر و آماده معمولاً مورد قبول واقع شده می‌شوند. بی‌آنکه مشاهداتی در کار بوده باشد. بشر قبیله‌ای چون نمی‌توانسته بین قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی که ناشی از عملکرد زندگی اجتماعی انسانهاست تفاوتی قائل شود، قوانین اجتماعی را نیز لا یتغیر فرض می‌کند. در نتیجه از ابزارهای دعا و نفرین جادو و غیره برای مهار امور اجتماعی جاری سود می‌برد.

سحر و جادو نیز که در این زمینه شکل می‌گیرد در واقع اعتقاد به این مساله است که از راهی غیرعقلانی به کمک نیروهای مرموز بر روابط ضروری پدیده‌ها تاثیر گذاشته شود و آنها را به نفع یا زیان جریانی به کار اندازد.

منظور از غیرعقلانی بودن در واقع نوعی برداشت انسان‌ها از تدبیر مسائل اجتماعی نسبت به پدیده‌های طبیعی است که براساس منطق و محاسبات و دریافت واقعی روابط پدیده‌های قابل پیش‌بینی بنا نشده و در نتیجه قانون‌مند تجربه‌پذیر و قابل اصلاح نیست.

در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که وقتی امکان کنترل محیط کم‌تر می‌شود گرایش به خرافات افزایش می‌یابد. بنابراین بشر قبیله‌ای برای راهنمایی خودش در موضوع اعتقادات به عقل اتکا نمی‌کند. ولی به واسطه میل و احتیاجی که به دانستن علیت وجود اشیا دارد به قلب، احساسات و قوه تصور خودش پناهنده می‌شود.

این چنین اندیشیدنی بی‌گمان یک عمل نادانسته روانی است که چون آدمی از درمان دردها عاجز می‌ماند به تسلی خود می‌پردازد و گذران بودن همه چیز را دستاویز تسکین خویش می‌سازد که «این نیز بگذرد» در چنین شرایطی انسان‌ها در هر امری فقط به وضع‌آنی آن توجه می‌کنند و آینده را به دست حادثه می‌سپارند. با هرچه پیش‌آید می‌سازند و به آنچه می‌گذرد نمی‌اندیشند. به همین جهت خرافه‌پرستی که البته در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران کم و بیش رواج داشته است در ادوار سیاه اجتماعی و سیاسی از جمله دوره غلبه

اقوام (بیگانه) وقتی جامعه دست خوش اضطراب، درماندگی و نومیدی بوده و راهی برای گریز یا بهروزی نمی یافته شدت می گرفته است.

بررسی زمینه های روانشناختی خرافات، رفتار انسان همیشه انسان ها را در تعجب فرو برده است. گاه خود ما نیز از داشتن برخی تمایلات یا برخی افکار و اعتقادات یا حتی استفاده از یک کلمه نابه جا به جای یک کلمه مناسب در تعجب فرو می رویم.

بخش عظیمی از قلمرو فرهنگ عامه اختصاص به اعتقادات و باورها دارد که برخی از آنها جنبه منطقه ای و برخی دیگر جنبه ملی یا بین المللی دارد. به عنوان مثال سرعت تغییرناپذیر، سرنوشت، ذات، بدشاندی، چشم زخم، نحوست عدد سیزده و غیره عقایدی هستند که در سطح گسترده ای در اغلب جوامع بشری حضور دارند. در واقع آرای شکل گرفته ای هستند که نسل به نسل منتقل شده اند و در معبر زمان و مکان تغییر یافته، دچار حذف و اضافاتی شده اند. افراد معمولاً به یک نسبت به همه آنها معتقد نیستند این اعتقادات از وابستگی کامل تا بی اعتقادی کامل به اندیشه ها متغیر است. برخی آنان را خرافه می دانند و برخی دیگر سخت بدان پایبندند.

خرافات از دیدگاه روانشناختی

مطالعات روانشناختی خرافات نشان می دهد که معمولاً در مواقع حساس و لحظه هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد خرافات زاده می شود و رویارویی با مسائلی همچون تولد، مرگ، مرض، قحطی و فقر و حوادث طبیعی شایدهایی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بودند و احساس شکست و ترس و خشم به دنبال داشته اند و چون هیچ کدام از این ها را آدمیزاد نمی توانسته از راه علم و منطق توجیه کند به خرافات و

اعتقادات رو آورده است تا از اضطراب و تشویش درونی رها شده تسکین خاطر پیدا کنند. همان طور که «دیوید هیرم» مدت ها پیش بیان کرده تمایل به خرافات را هرگز نمی توان به طور از بین برد چون نکته متناقض این جاست که خرافات، بخش جدایی ناپذیر آن دسته از مکانیسم های دفاعی سازگاری انسان است. خرافات ممکن است نوعی احساس تسلط در شخص بیافریند. این احساس تسلط هر چند خیالی باشد باز هم کمک می کند که یکپارچگی شخصیت فرد حفظ شود.

نظریات تبیین کننده ی پدیده ی خرافات

در این خصوص پاره ای از صاحب نظران و دانشمندان علوم اجتماعی نظریات مختلفی ارائه کرده اند که هر کدام از منظری خاص به پدیده خرافات نگریسته و سعی در تبیین علی آن نموده اند.

الف) نظریاتی که به طور مستقیم به تبیین پدیده ی خرافات می پردازند:

۱. نظریه ی یادگیری اجتماعی (اسکینر)

به نظر اسکینر وقتی ما به جامعه می نگریم ارزش ها و افکار را نمی بینیم بلکه در عوض صحنه ها و پدیده هایی مانند چگونه انسان ها زندگی می کنند، چگونه فرزندان خود را پرورش می دهند، چگونه با هم رفتار می کنند، چگونه بر یکدیگر حکومت می کنند و... در منظر دید و مشاهده ی ماست. از این روی فرهنگ یک جامعه متشکل از رفتارهاست و نه ارزش ها و افکار، رفتارهایی که خود معلول نیروهای خارجی - تشویق و تنبیه می باشند. در

نتیجه شناخت رفتار نیازمند مفاهیمی چون ارزش و فکر نبوده بلکه به شناخت عوامل و متغیرهای تعیین کننده ی رفتار یعنی عامل تقویت نیاز دارد.

«اسکینر» که اساس نظریه ی خود را بر اصل تقویت رفتار بنا نهاده است، اذعان می دارد، هر گاه بین یأس و ظهور یک تقویت کننده، پیوندی تصادفی وجود داشته باشد، رفتار حاصل را رفتار خرافی می نامیم. مردی که هنگام قدم زدن در پارک اسکناسی پیدا کند، هر کاری که در لحظه ی پیدا کردن اسکناس یا درست در لحظه ی پیش از آن انجام می داده را مهم می داند. بنابراین، آن عمل تقویت می گردد. بدین ترتیب رفتارهایی همچون قدم زدن در پارک معین، نگاه کردن به زمین و... افزایش می یابد.

۲. نظریه ی همرنگی اجتماعی

نظریه ی همرنگی اجتماعی ریشه ی خرافات را در اعمال فشارهایی می داند که از جانب گروه یا اجتماع به فرد یا اشخاص وارد می آید و افراد خود را ملزم می دانند تا در رفتار و عقاید خود تغییراتی ایجاد کنند و خود را با جمع هم رنگ سازند.

«اپنهایم» براساس تقسیم بندی های انجام شده بر روی سطوح مختلف شخصیت انسان اظهار می دارد که سطح اول شخصیت انسان رفتار است که سطحی قابل مشاهده و سنجشی برای شخصیت انسان محسوب می شود.

سطح دوم، نظرات یا نیات انسان است که می تواند به عنوان مؤثرترین پیشگویی کننده ی رفتار انسان محسوب شود.

سطح سوم، نگرش ها هستند که از احساسات مثبت نسبت به به یک شیء یا موضوع شروع و به بی تفاوتی و احساسات منفی ختم می شود و در واقع نوعی حالت آمادگی برای عملیات عکس العمل در قبال محرکی خاص هستند.

سطح چهارم، ارزش‌ها هستند که در شخصیت انسان از نگرش‌ها به مراتب درونی‌تر، عمیق‌تر و با دوام‌تراند. تغییرات آنها در شخصیت کمتر و دیرتر صورت می‌گیرد و باورهای کاملاً محکم و درونی شده‌ای است که مبتنی بر یک سلسله ارزش‌ها و واقعیات است. مطابق این نظریه اعتقاد یا باور زمانی حاصل می‌شود که فرد به طور مکرر یک حادثه یا پدیده را عیناً تجربه می‌کند که در این صورت تکرار این تجربه منتهی به اعتقاد به آن پدیده می‌شود.

ب) نظریاتی که به طور غیر مستقیم به تبیین پدیده‌ی خرافات می‌پردازند: علاوه بر نظریات یاد شده که از سوی دانشمندان مختلف علوم اجتماعی و روان‌شناسی در قالب مکاتب متعدد ابراز شده است، نظریه‌های دیگری وجود دارند که به طور غیر مستقیم به موضوع خرافات پرداخته‌اند و در واقع رفتارها، کنش‌ها و واکنش‌های انسان را توجیه و تبیین نموده‌اند. از جمله‌ی آنها نظریه فرافکنی است:

نظریه‌ی فرافکنی

مقصود از فرافکنی آن است که انگیزه‌های خود را از خویش بیرون اندازیم و آن را به دیگری نسبت دهیم. این واکنش جبرانی و دفاعی انسان است که می‌خواهد اضطراب را از خود دور سازد و به طور ناهشیار عزت نفس خود را حفظ کند. به طور طبیعی افراد با احساس مشکلات، به ویژه مشکلاتی که حد و مرزهای نامعلوم است، دچار ترس می‌شوند و برای رفع این ترس‌ها به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و هر تجربه‌ای را امتحان می‌کنند. این دسته از افراد معمولاً با بی‌تجربگی موجبات شکست خود و بروز مشکلات را فراهم می‌آورند اما برای فرار از مسئولیت، گناه آن را به گردن چیزهای دیگر می‌اندازند. کلماتی

چون «چرخ کج مدار»، «ملک کج رفتار»، «ای بُخشکی شانس»، «بختم بسته شده» و «بختم برگشته» که مرتب در زبان برخی افراد می چرخد در واقع علت شکست ها و ناکامی های افراد قلمداد می شود در حالی که این افراد هیچ گاه به فکر یافتن علت اصلی و جبران شکست خود نیستند.

نقد و بررسی خرافات

بررسی زمینه های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می دهد که برخلاف تصور رایج، خرافات به هیچ وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است. بلکه با شیوه های بنیادین اندیشیدن و احساس کردن و به طور کلی با نحوه ی پاسخ دهی انسان ها در برابر محیط پیوند تنگاتنگی داشته است.

ترس که امری طبیعی در وجود انسان است تا در مسیر صحیح خود قرار نگیرد، خرافه پرستی ریشه کن نمی شود و در هر زمانی به شکل ها و انواع متفاوتی ظاهر می شود. بنابراین، اگر رفتارهایی از مردم و جامعه سرزده می شود که رفتار مناسبی تلقی نمی گردد، باید به اصلاح باورهای مردم پرداخت و طبعاً این اصلاح موقعی صورت می گیرد که در پی شناخت ریشه ی ایجاد باور برآیم وقتی ریشه ی ایجاد باور از پندارها، خرافه ها و برداشت های غلط پیرایش گردند، باورها در طی زمان تغییر کرده و مسیر صحیح خود را می یابند و در نتیجه این باورهای صحیح رفتارها و کارکردهای اجتماعی صحیح و سالمی را به وجود خواهند آورد.

به علاوه، تنها معایب نفس و وجود بشر علت خرافات نیست، بلکه محیط اجتماعی، جغرافیایی و فرهنگی نیز تأثیر مستقیمی در ایجاد و ظهور و ادامه یافتن خرافه دارد.

منابع

۱. رتیزر، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۹.
۲. تبریزی، محسن، روانشناسی اجتماعی، تهران، ۱۳۸۴.
۳. دستیار، ایرج، روانشناسی خرافات، اصلاح و تربیت، سال چهارم، شماره ۳۸، بی تا.
۴. فضایی، یوسف، جامعه شناسی اوهام و خرافات، چیستا، شماره های ۱۴۶ و ۱۴۷، بی تا.
۵. مولوی گنجه، سجاد، روانشناسی خرافات، اصلاح و تربیت، سال دوم، شماره ۱۵، بی تا.

English Reference

Foster, Kevin R. and Kokko, Hanna (2009). "The evolution of ^ superstitious and superstition-like behaviour". *Proceedings of the Royal Society B: Biological Sciences* 276 (1654).

www.spring.org

<http://news.thomasnet.com>

<http://www.amazon.com>